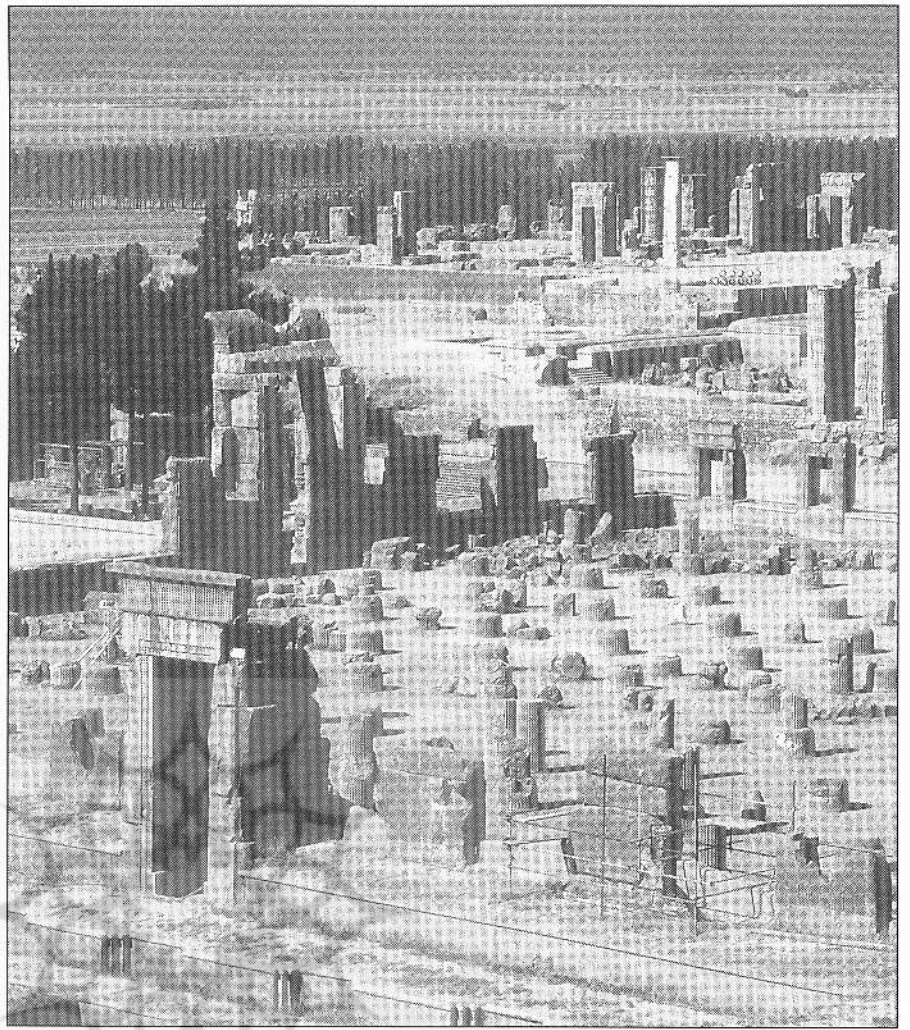


تردیدی نیست که ما ایرانیان بیشترین آگاهی علمی را درباره تاریخ و فرهنگ پیشینیان خویش از همین خاورشناسان آموخته‌ایم. اما در میان پژوهندگان فرهیخته ایرانی، شاید نخستین کسی که ضمن بهره‌گیری از داده‌های ارزشمند خاورشناسان، بویژه متکی به یافته‌های باستانشناسی، نظری تازه درباره فرهنگ و تمدن ایران باستان مطرح کرد، زنده‌یاد دکتر مهرداد بهار، مؤلف نگار نامه تخت جمشید بود.

سالها پیش کتابی ارزشمند به نام شرح مصور تخت جمشید منتشر گردید. در سال ۱۹۴۸ نیز کامرون اثری مهم درباره تخت جمشید منتشر کرد به نام الواح ارزشمند تخت جمشید، در ۱۹۷۵ نیز اثر دیگری در این زمینه به نام پارسیان انتشار یافت که با دیباچه‌ای مفصل و تصاویری زیبا عرضه شد.<sup>۱</sup>

بهار با نگاهی نو، تخت جمشید را بوستانی با درختان سنگی تصویر کرده است. چون او معتقد است که بنا کردن یک کاخ «با هدف مقدس برگزار می‌شود، با اهمیت عظیم آن در دوره هخامنشی، طبعاً باید در محلی مقدس بوده باشد. هنوز هم مساجد و زیارتگاه‌های بسیاری در شهر و روستا کنار درخت‌های کهن مقدس، چشمه‌های پر آب مقدس و در دامنه کوه‌ها و تپه‌های مقدس بنا می‌شود. زردشتیان نیز در چنین جاهای مقدسی زیارتگاه دارند. شاید نام کوه رحمت نیز در پی باوری کهن به تقدس این کوه واحد در جلگه مرودشت باشد، ولی به هر حال، این تنها یک فرض مبتنی بر سنت‌هاست و دلیل مکتوب برای تقدس آن نداریم.»<sup>۲</sup> پس بایسته بود دیباچه‌ای مفصل درباره پیشینه تاریخی - فرهنگی بومیان ایران باز گفته شود. به همین سبب، تاریخ ایران را از عیلام آغاز می‌کند و نه از ماد. عیلامیان پیش از مهاجرت هند و اروپاییان، و در پی آن، مهاجرت آریاها به ایران، بومی سرزمین پارس، انشان و شوش بودند و حدود دو هزار سال فرمانروایی داشتند (از ۲۶۰۰ تا ۴۶۰ پ.م.) و آن گاه ایران زمین را به هخامنشیان واگذارند. کهن‌ترین دودمان شهریاری عیلام، دودمان اوان<sup>۳</sup> بود که شهریاران آن از ۲۶۰۰ تا ۲۲۳۰ پ.م. در این سرزمین فرمانروایی کردند، سرزمینی که مرزهایش در باختر زاگرس، لرستان، پشتکوه و در جنوب از خوزستان تا کرمان ادامه داشت. همین خود بهترین دلیل وجود تمدن بومیان ایرانی پیش از مهاجرت آریاییان (یعنی اقوام ماد و پارسی) است. عیلامیان تا ۶۴۰ پ.م. در این خطه سیادت داشتند و سرانجام پس از حدود ۲۰۰ سال شهریاری خویش را به هخامنشیان واگذارند.<sup>۴</sup>

در میان ایزدان بزرگ عیلام، سه تن از همه برجسته‌تراند: اینشوشینگ<sup>۵</sup> (خدای جنگ و شوش) هومبان<sup>۶</sup> و کری‌ریشه<sup>۷</sup> که با هم تثلیثی ایزدی را تشکیل می‌دهند. اینشوشینگ احتمالاً در رأس تثلیث است، چه او «خدایان سگوند، داور مردگان، خدای



# تخت جمشید

## باغی مقدس با درختان سنگی

ابوالقاسم اسماعیل پور

درباره تخت جمشید، با آن همه پیشینه تاریخی، سخن سزاوار کم گفته‌اند. در گذشته، پژوهش و تحلیل فرهیخته درباره این بنای عظیم تاریخی و سلسله شهریاران باستانی ایران، گاه جای خود را به تمجیدی اغراق آمیز می‌سپرد. آگاهی دانشمندان باخترزمین نیز هر چند مبتنی بر یافته‌های باستانشناسی و نوشته‌های یونان باستان بود، گاهی در هاله‌ای از شیفتگی مفرط به قوم نژاده‌ای به نام هندواروپایی قرار داشت. با این همه،



\* برگرفته از کتاب زیر آسمانه‌های نور: جستارهای اسطوره پژوهی و ایران‌شناسی، سازمان میراث فرهنگی کشور، ۱۳۸۲، ص ۱۱۱-۱۱۷.





نگاره‌ها و نقش‌برجسته‌های اساطیری مصر بارها می‌توان دید که مار اورانیوس (افعی مقدس) گرد سر ایزدان بزرگی چون رع (خدای خورشید)، اُزیریس (خدای مردگان)، هوروس (فرزند اُزیریس و انتقام‌گیرنده‌ی وی) و حتی گرد سر یا بر تاج بسیاری از فراغت مصر نقش گردیده است.<sup>۱۱</sup>

پژوهنده در تفسیر فرهنگ و دین عیلامی از بهترین منابع موجود بهره گرفت، اما تنها از یک اثر مهم در باب عیلام، اثر کامرون به نام ایران در سپیده‌دم تاریخ یاد نکرد.<sup>۱۲</sup>

کتاب با تحلیل همانندی‌های خدای عیلامی با میترای ایرانی و نیز مقایسه فره ایزدی با نیروی کیدن و تشریح اقوام ایرانی، مادها و پارس‌ها ادامه می‌یابد و

شب و روز (به همراه خورشید) و بهره‌مند از نیروی کیدن<sup>۱۳</sup> بود. نیروی کیدن و همتای آشوری‌اش مَلمو<sup>۱۴</sup> را می‌توان با فره ایزدی ایرانیان همانند کرد. فره ایزدی از سوی اهورامزدا به شهریار سپرده می‌شد. به همین گونه، نیروی کیدن به شهریار عیلامی و مَلمو به شهریار آشور اعطا می‌گردد تا نگاهبان تخت و تاج وی باشد.

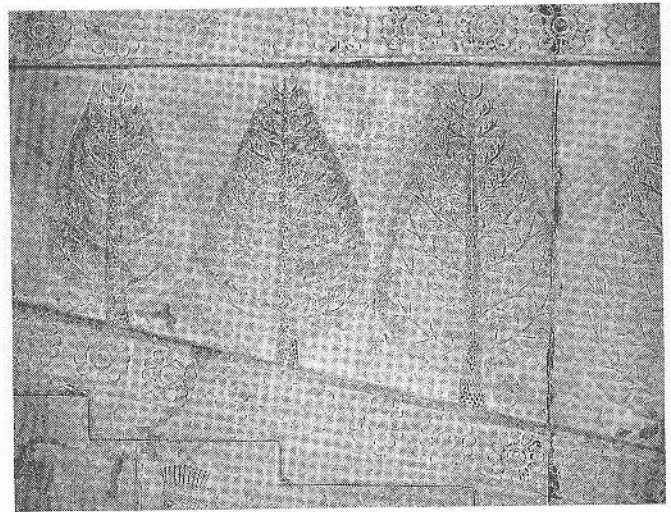
یکی از نکات جالب فرهنگ عیلامی آن است که عیلامیان مار را اهریمنی و اژدهاوش به شمار نمی‌آوردند، بلکه بر عکس، مار در نزد ایشان دور دارنده نیروهای اهریمنی و نگاهبان آب، خرد و ثروت بود. مارها بر دروازه‌ها، بر کوزه‌ها و آیدان‌ها و به گرد شاهان و گرد محراب‌های عیلامی نقش بسته بود. در این جا می‌توان به تقدس مار در نزد مصریان نیز اشاره کرد. در

سراتجام به دین هخامنشیان و برگزاری آیین نوروزی در تخت جمشید می‌پردازد. در این بخش، نکته درخور توجه آن جاست که آورده، هخامنشیان زردشتی نبوده‌اند، بلکه افزون بر اهورامزدا، بغان، مهر و ناهید را هم پرستش می‌کرده‌اند. امروز دیگر بسیاری از ایران‌شناسان ثابت کرده‌اند که آیین گاهانی زردشت در خاور ایران بالیده و در زمانی متأخر – در عصر ساسانی – آیین همگانی سراسر ایران گشت. پژوهنده آن گاه به تأثیر ادیان بین‌النهرین در شکل‌گیری یکتاپرستی زردشت اشاره می‌کند و آن را شکل تحول یافته دینی در حدود ۸۰۰ تا ۶۰۰ پیش از مسیح بر می‌شمارد. اما در این جا پرسشی در ذهن خواننده نقش می‌بندد که کتاب بدان پاسخ نداده است. می‌دانیم که سرزمین هخامنشیان از نظر بُعد جغرافیایی به بین‌النهرین نزدیک‌تر است و از نظر زمانی در مرحله‌ای متأخرتر قرار دارد. پس چرا دینی واحد و یکتاپرست در سرزمین ایشان و پارس شکل نمی‌گیرد در حالی که در بخش خاوری ایران، در آسیای میانه، در هزاره نخست پیش از مسیح، یکتاپرستی توسط زردشت ترویج می‌شود؟

موضوع نوروز بومی ایرانیان و اجرای آیین‌های نوروزی در تخت جمشید، در یک بخش مستقل مورد بحث قرار می‌گیرد و نکته مهم آن عبارت از تلفیق آیین نوروزی آریاییان با جشن سال نو بین‌النهرینی است. پژوهنده مراسم نوروز ایرانی را تلفیقی از نوروز بومیان منطقه آسیای غربی پیش از آریاییان با آیین‌های ایرانی می‌داند. از جمله مراسم نوروزی در بین‌النهرین (بابل و آشور) و نیز در عیلام، در اصل جشن بازگشت دومیوزی یا خدای شهید شونده بود. مرگ او مرگ جهان گیاهی و زندگی دوباره‌اش نماد رویش گیاهان و زنده شدن طبیعت به شمار می‌رفت. در مرگ دومیوزی سوگواری به راه می‌انداختند و اندکی پس از آن در آغاز سال نو جشن‌های مفصل برگزار می‌کردند. پژوهنده معتقد است که در ایران نیز (بنا به نوشته تاریخ بخارا) آیین‌های عزاداری سیاوش با روزهای پیش از نوروز مربوط بود.<sup>۱۵</sup> سیاوش نماد مرگ دومیوزی، و بازگشت کی‌خسرو نماد زنده شدن دوباره اوست. بازگشت فره‌وشی‌ها یا ارواح نیکوی در گذشته، در آغاز سال نو نیز بی‌دلیل نیست و اصلاً ماه فروردین به معنی ماه «فره‌وشی‌ها» است.

بنابراین، واقع شدن نوروز ایرانی در بهار و آغاز سال، با سنت ایرانی بزرگداشت فره‌وشی و احترام به ارواح درگذشتگان با آیین‌های نوروزی باختر آسیا درآمیخت. پژوهنده در این باره آورده است: «اعتقاد به همراهی آیین بزرگداشت مردگان در کنار برگزاری عید نوروزی بهاری، با وجود گورهای عظیم شاهان هخامنشی در خود تخت جمشید و در نقش رستم که در همان حوالی است، پیش‌تر تأیید می‌شود.<sup>۱۶</sup> به گمان پژوهنده، میان گورهای مزبور و وجود تخت جمشید که





جایگاه برگزاری نوروز بود، باید پیوندی وجود داشته باشد.

درباره تخت جمشید باید اشاره کرد که تأسیس این بنا ارتباطی با جمشید و روایات حماسی نداشته است، بلکه ایرانیان که «تاریخ واقعی خویش را فراموش کرده و به جای آن، حماسه‌های عصر خویش را تاریخ می‌انگاشتند، جمشید را از میان شخصیت‌های حماسی عظیم ایرانی برگزیدند و وی را بنای این بنای شگفت‌آور و ویران شمردند.»<sup>۱۵</sup>

از نظر تاریخی، بنیانگذاران تخت جمشید شهریاران هخامنشی، از داریوش اول تا اردشیر سوم بوده‌اند. داریوش با هدف برگزاری نوروز، در حدود ۵۱۲ پ. م. فرمان داد بنایی عظیم بسازند و طبعاً ایجاد چنین بنایی بایست در مکان مقدسی احدث می‌گردید.

درباره ایوان‌های دوازده ستونه تخت جمشید در کتاب توضیحی داده نشده، اما نگارنده احتمال می‌دهد که بر هر یک از آنها به هنگام نوروز، یکی از حیوانات را سبز می‌کرده‌اند، چنان که در المحاسن و الاضداد برمی‌آید که پیش از نوروز، در صحن کاخ شهریاران دوازده ستون از خشت خام بر پا می‌شد که بر هر یک از آنها یکی از حیوانات را می‌کنند و در مجلس می‌پراکنند و تا مهر روز (۱۶ فروردین) آنها را جمع نمی‌کردند.<sup>۱۶</sup>

متن کتاب با تحلیل بخش‌های گوناگون صفة تخت جمشید و پاسارگاد به پایان می‌رسد. کاش این بخش که مستقیماً به موضوع کتاب می‌پردازد با تفصیلی بیش‌تر نوشته می‌شد. با آن تاریخچه نسبتاً مفصل و ارائه نظرات نو، خواننده انتظار دارد مطالب بیشتری درباره تخت جمشید بخواند. و نکته جذاب این بخش، تصور بهشتی زمینی یا باغی مقدس، با درختان سنگی است.

پژوهنده تخت جمشید را بر الگوی معابد کهن، بهشتی زمینی یا ستون‌های عظیم سنگی رقم زده و آورده است که «کسانی که به تخت جمشید می‌رسیدند، خود را در معبدی پر از درخت‌های نمادین (ستون‌ها) می‌دیدند که عظمتی مقدس و مسحور کننده داشت.»<sup>۱۷</sup> و در جای دیگر آورده است که روزگاری باغ‌های مقدس کهن در زمرة معابد بودند و بعدها پرستشگاه شکل گرفت و «اندیشه درخت برابر ستون سنگی قوت یافت.»<sup>۱۸</sup> پس پرستشگاه‌ها به جای درخت، همه پر از ستون‌هایی شدند که همان فضای مقدس را در ذهن انسان باستانی تداعی می‌کرد. بناهای نوینی شکل گرفت که می‌توان آنها را باغ‌های مقدس سنگی نام نهاد. بی‌مناسبت نیست که واژه Paradaisa (پردیس) در فارسی باستان به معنای «محصوره و باغ» بود. یونانیان این واژه پارسی را به وام گرفتند که بعدها وارد انگلیسی شد و Paradise معنای «بهشت» یافت. پس باغ مقدس و بهشت به گونه‌ای پیوند معنایی بسیار نزدیک دارد. اماکن مقدس جای باغها و پردیس‌های مقدس کهن را گرفت، اما این بار درختان سرسبز به درختان سنگی مبدل شدند.

#### مآخذ

۱. اومستد، آ. ت.، تاریخ شاهنشاهی هخامنشی، ترجمه محمد مقدم، تهران، ۱۳۴۰.
۲. بهار، مهرداد؛ کسراییان، نصرالله، تخت جمشید، تهران، ۱۳۷۳.
۳. دیاکونوف، م. م.، تاریخ ایران باستان، ترجمه روحی ارباب، تهران، علمی فرهنگی، ج ۲، ۱۳۸۰.
۴. شهبازی، ع. شاپور، شرح مصور تخت جمشید، تهران، ۱۳۵۵.
۵. کامرون، جورج، ایران در سبدهدم تاریخ، ترجمه حسن

انوشه، تهران، علمی فرهنگی، ۱۳۶۵.  
گیرشمن، ر.، ایران از آغاز تا اسلام، ترجمه محمد معین، تهران، بنگاه ترجمه و نشر کتاب ۱۳۳۶.  
ویسهوفر، یوزف، ایران باستان از ۵۵۰ پ. م. تا ۶۵۰ م.، ترجمه مرتضی ثاقب‌فر، تهران، ققنوس، ج ۴، ۱۳۸۰.  
Cameron, G., *Persepolis Treasuring Tablets*, Chicago, 1948.

Hicks, J., *The Persians*, New York, 1975.  
Graves, Robert (ed), *New Larousse Encyclopedia of Mythology*, London, New York, 1978.

۱. شهبازی، ع. شاپور، شرح مصور تخت جمشید، تهران، ۱۳۵۵.
۲. G. Cameron, *Persepolis Treasuring Tablets*, Chicago, 1948;
۳. Hicks, *The Persians*, New York, 1975.
۴. مهرداد بهار؛ نصرالله کسراییان، تخت جمشید، تهران ۱۳۷۳، ص ۲۱.
۵. ر. ک. همان مآخذ، ص ۱۰.
۶. In-shush
۷. Humban
۸. Kririsha
۹. Kidenn
۱۰. Melammu
۱۱. *New Larousse Encyclopedia of Mythology*, introduced by Robert Graves, London, New York 1978, pp. II seq.
۱۲. ج. کامرون، ایران در سبدهدم تاریخ، ترجمه حسن انوشه، تهران، ۱۳۶۵.
۱۳. ر. ک. تخت جمشید، ص ۲۰.
۱۴. ر. ک. همان، ص ۲۱.
۱۵. ر. ک. همان، ص ۲۱.
۱۶. ر. ک. «نوروز، جلوه‌گاه اسطوره آفرینش». به قلم نگارنده در ماهنامه چلوش، تهران، فروردین ۱۳۷۳؛ نیز ر. ک. اسطوره، بیان نمادین، تهران، ۱۳۷۷، ص ۹۵-۱۱۰.
۱۷. مهرداد بهار؛ کسراییان، تخت جمشید، ص ۲۳.
۱۸. ر. ک. همان، ص ۲۳.